

شیوه پاسخ به پرسشهای دینی (3) (انواع پرسشها)

<?xml encoding="UTF-8">

اشاره

در شماره قبل، علاوه بر تعریف و اهمیت روش شناسی، دو مورد از انواع پرسشها (پرسشهای ارتباطی و انکاری) را بررسی کردیم، و اینک چند مورد دیگر از این انواع را بحث می کنیم.

3. آموزشی

یکی دیگر از انواع پرسشها، پرسشهای آموزشی است. این نوع پرسشها غالباً در کلاسهای آموزشی و منابع کاربرد دارند. پیامبر و امامان: از این روش بسیار و به بهترین شکل استفاده می کردند. در اینجا به طور خلاصه به شیوه های ترغیب به سؤال در سیره معصومان: اشاره می شود:

1. گاهی برای اینکه مطالبی را به دیگری بگویند، از او می پرسیدند: آیا فلان مطلب را به تو بگویم؟ پس از اینکه از این طریق توجه مخاطب را به خود جلب می کردند و یا نیاز او را به یادگیری بر می انگيختند، مطلب را برای او بیان می کردند. امام باقر (ع) به کسانی که در محضر او بودند، فرمود:

«أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ يَبْعُدُ السُّلْطَانَ وَ الشَّيْطَانَ مِنْكُمْ؟ فَقَالَ أَبُو حَمَزَةَ: بَلَى أَخْبَرْنَا بِهِ حَتَّى نَفْعَلَهُ، فَقَالَ (ع) : عَلَيْكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَبَكَّرُوا بِهَا فَإِنَّهَا تُسَوِّدُ وَجْهَ إِبْلِيسَ وَ تَكْسِرُ شَرَّةَ السُّلْطَانِ الظَّالِمِ عَنْكُمْ فِي يَوْمِكُمْ ذَلِكَ وَ عَلَيْكُمْ بِالْحُبِّ فِي اللَّهِ وَ النَّوْذِ وَ الْمُوَارَازَةِ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَإِنَّهُ يَقْطَعُ دَابِرَهُمَا؛ يَعْنِي السُّلْطَانَ وَ الشَّيْطَانَ وَ أَلْحُوا فِي الْإِسْتِعْفَارِ، فَإِنَّهُ مَمْحَاةٌ لِلذُّنُوبِ ؛ آیا شما را از چیزی با خبر نکنم که چون بدان عمل کنید، سلطان و شیطان از شما دور شوند؟ پس ابوحمزه عرض کرد: بله! آن را بفرمایید تا بدان عمل کنیم. پس امام (ع) فرمود: بر شماست که روز را با صدقه آغاز نمایید؛ چرا که صدقه شیطان را روسیاه کند و در آن روز، خشم گیری سلطان ستم پیشه را بر شما بی اثر سازد. و بر شماست دوستی در راه خدا و مهرجویی و همیاری در انجام کردار نیک؛ زیرا این کار ریشه آن دو؛ یعنی سلطان و شیطان را قطع می کند و در آمرزش خواهی پافشاری کنید؛ چرا که این کار گناهان را پاک کند.» [1]

پیامبر اکرم (ص) نیز روزی به اصحاب فرمود: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنْجِيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ يُدِيرُ أَرْزَاقَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ ؛ آیا شما را به سلاحی راهنمایی نکنم که شما را از دشمنان رهایی دهد و روزی شما را فراوان سازد؟ عرض کردند: چرا، فرمود: پروردگارتان را در شب و روز بخوانید؛ زیرا سلاح مؤمن دعا است.»

2. در مواردی نیز معصومان: جملات یا اصطلاحاتی می فرمودند که مردم معنی آن را نمی فهمیدند. وقتی در ذهن شنونده سؤال ایجاد می شد و آنان از معنی آن اصطلاح می پرسیدند، بحث آغاز می شد.

حذیفه بن منصور می گوید: امام صادق (ع) فرمود: «اتَّقُوا الْحَالِفَةَ فَإِنَّهَا تُمِيتُ الرِّجَالَ؛ از حلقه بپرهیزید که انسان را می میراند.» پرسیدم: حلقه چیست؟ فرمود: «قَطِيعَةُ الرَّحِمِ ؛ قطع رحم.» [2]

این شیوه در بالا بردن کیفیت و ایجاد یادگیری پایدار تأثیر به سزایی دارد. در واقع این شیوه یکی از شیوه های مشهور و معروف نزد دانشمندان علم معانی و بیان است که معتقدند؛ اگر مطلبی مبهم گفته و سپس توضیح داده شود در جان آدمی بهتر جای می گیرد. [3]

3. گاهی نیز معصومان: مطلب را به وضوح بیان نمی کردند؛ بلکه آن را سر بسته و یا در سطح پایین بیان می کردند تا شاگردی که مطلب برایش مبهم است و یا خواهان فهم بیش تر است، با طرح سؤال خود، از امام مطالب بیش تری را بخواهد. این امر چند فایده داشت: یکی اینکه مخاطب با طرح سؤال در فرایند آموزش شرکت می کرد و نوعی یادگیری فعال تحقق می یافت. دوم اینکه محتوای آموزشی بیش از سطح فهم و استعداد مخاطب بیان نمی شد. سوم اینکه جلسه آموزش برای دانش آموز و دانشجو کسالت آور و خسته کننده نمی شد؛ زیرا در این صورت هم فعالیت دانش آموز موجب خستگی او نمی شود و هم قابل فهم بودن مطالب برای او نشاط آور می گردد. برای مثال: نقل شده است که ابوحنیفه برای تحصیل علم نزد امام صادق (ع) آمد. امام به او فرمود: «پس هر گاه اراده تحصیل علم کردی، اول حقیقت بندگی را در خود ایجاد کن و علم را با عمل به آن، بخواه و از خدا طلب فهم کن که او به تو خواهد داد.» ابوحنیفه می گوید: از امام (ع) پرسیدم: حقیقت عبودیت چیست؟ فرمود: «حقیقت عبودیت در سه چیز است: اول اینکه بنده هر آنچه را خدا به او داده، ملک خود نداند؛ زیرا بندگان مالک نمی شوند...» [4]

در این روایت اگر سؤال ابوحنیفه از حقیقت بندگی نبود، امام وارد آن بحث نمی شد؛ ولی با سؤال او امام مطالب بسیار سودمندی را بیان کرد که راه گشای کسانی است که می خواهند قدم در راه عرفان و شناخت خدا بگذارند. [5]

4. یکی از روشهای بسیار معمول امامان: تشکیل جلسات پرسش و پاسخ بود که در آن هر کس از هر موضوعی سؤال داشت، خدمت امام ارائه می کرد و حضرت پاسخ سؤالش را می داد.

در میان معصومان:، امام باقر و صادق 8 از کسانی بودند که بهترین موقعیت را برای نشر احکام و معارف اسلامی داشتند و به اصطلاح رسماً تدریس می کردند و حوزه درسی داشتند؛ ولی حتی آنها نیز غالباً درسشان به گونه ای نبود که بر کرسی تدریس بنشینند و در موضوع خاصی به صورت سخنرانی تدریس کنند؛ بلکه در غالب موارد، شیوه اصلی تدریس آنان همین روش سؤال و جواب بوده است. یکی از نویسندگان در این باره می نویسد:

«در مسجد پس از نماز، امام (ع) رو به مردم می کرد و یا حلقه درس، طوری بود که صدر و ذیل نداشت و امام (ع) احتیاجات روز مردم را یک یک می پرسید و به آنها می آموخت و می فرمود: «هر چه می خواهید بپرسید.» هر فردی از افراد به مقتضای نیاز روحی و معنوی خود، یا بر حسب احتیاجات محیط زندگی و احکام دین، مسائلی می پرسید و امام (ع) به او پاسخ می دادند و سایرین نیز می شنیدند؛ لذا علوم مکتب جعفری 7 سبک کلاسیک نداشت که هر یک از شاگردان مخصوص ریاضی، طبیعی و کلامی انحصاراً آن بحث مربوط به خود را نقل کنند؛ بلکه وقتی سؤال می شد، همه اصحاب، آن را به صورت روایت نقل می کردند. در نهایت، هر کس ذوق و سلیقه اش در هر رشته بیش تر و قوی تر بود و شَم علمی مخصوصی داشت، درباره آن علم، مسائل و دقایقی بیش تر می پرسید و روی آن مسائل بحث می کرد. [6]

جلسات پرسش و پاسخ؛ بویژه اگر جلسات باز باشد و به علم خاصی منحصر نشود، فواید بسیاری دارد که خسته نشدن مستمعان، اشتغال مباحث بر آنچه مورد نیاز مردم است، رضایت نسبی غالب افرادی که در جلسه شرکت دارند، افزایش روحیه پرسشگری و ... از جمله فواید آن است؛ البته برگزاری چنین جلساتی به فنون مناسبی نیاز

دارد که انشاء الله در مباحث آینده به برخی از آنها اشاره می شود.

4. تقریری

در پرسش تقریری برای یادآوری معلومات افراد و اقرار گرفتن از آنان، مطلبی از آنها پرسیده می شود. آنان پاسخ سؤال را می دانند؛ ولی این پرسش مقدمه ای می شود تا گوینده مطلب مهم را القا کند. موارد استفهام تقریری در قرآن بسیار زیاد است؛ مانند:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ»؛ [7] «آیا ندیدی پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟!»

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»؛ [8] «آیا برای او چشم قرار ندادیم؟»

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»؛ [9] «آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!»

با توجه به کثرت موارد کاربرد این نوع استفهام در قرآن، می توان نتیجه گرفت که یکی از بهترین راههای تفهیم مطالب و حتی پاسخ دهی به سؤالات، استفاده از استفهامهای تقریری است که پس از آنکه مخاطب مطلبی را که خودش قبول دارد مجدداً بر آن تأکید کرد، آمادگی او برای درک مطلب و قبول مطلبی که گوینده القا می کند بسیار بیش تر خواهد بود. این روش به روش سقراطی نیز مشهور است.

5. تعنّتی

این قسم از سؤال نه استفهام حقیقی است و نه استفهام مجازی؛ بلکه سؤالاتی ایضایی است؛ یعنی پرسشهایی که پرسشگر برای فهمیدن، آموختن و حتی یاد دادن مطرح نمی کند؛ بلکه برای به رخ کشیدن دانشش به گوینده یا اثبات ضعف او یا مسخره کردن مطرح می کند. سؤال تعنّتی؛ یعنی سؤال برای آزار دادن و فرار از انجام وظیفه و در واقع نوعی بهانه جویی. روشن است کسی که سؤالات تعنّتی می پرسد، به دنبال پاسخ سؤال نیست؛ از اینرو روش پاسخ دهی به سؤالات ایضایی و حتی درخواستهای غیرمنطقی متفاوت است. به آیات زیر توجه کنید:

«وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا* أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا* انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا»؛ [10]

«و گفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند؟! یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود؟! یا باغی داشته باشد که از [میوه] آن بخورد؟! و ستمگران گفتند: شما تنها از مردی مجنون پیروی می کنید! ببین چگونه بر تو مثلها زدند و گمراه شدند، آنگونه که قدرت پیدا کردن راه را ندارند!»

چنانکه در آیات فوق روشن است، سؤالات و درخواستهای مشرکانی که نمی خواستند ایمان بیاورند، سؤالات معقولی نبود؛ از اینرو خداوند در دو آیه بعدی ابتدا به این نکته اشاره می کند که این مطالب که درباره پیامبر می گویند، چیزهایی نیست که خداوند از انجام آن عاجز باشد؛ ولی اینان بهانه جویانی هستند که برای تکذیب قیامت این سخنان را بیان می کنند و از اینرو به جای پاسخ صریح به این درخواستها، انگیزه پرسیدن آنان را مورد توجه قرار داده و به آنان یادآور می شود که عذاب تکذیب کنندگان آتشی سوزان است. [11]

با توجه به نمونه ای که ذکر شد و موارد فراوان دیگری که در آیات و روایات وجود دارد، به نظر می رسد چند اصل در پاسخ دهی به سؤالات تعنّتی باید مورد توجه قرار گیرد:

1. توجه به انگیزه های کسی که اینگونه سؤالات را مطرح می کند: اگر بتوان انگیزه او را کشف کرد، باید به جای پاسخ دهی به سؤالات او انگیزه هایی را که در اینگونه سؤالات دارد رد و نفی کرد؛ چنانکه گذشت، به نظر می رسد انگیزه اصلی مشرکان از طرح این سؤالات تعنتی بازداشتن پیامبر از رسالتش بوده است؛ از اینرو ابتدا سعی کردند با تطمیع و تهدید، آن حضرت را از راهی که در پیش گرفته، بازدارند؛ ولی چون به این کار موفق نشدند، به سوی سؤالات تعنتی روی آوردند و پیامبر اکرم (ص) نیز در پایان بر رسالت خود و الهی بودن آن تأکید کرد؛ چنانکه در پاسخ پیشنهادات مالی و مقام نیز بر همین مطلب تأکید کرد.

2. عدم پاسخ دهی صریح به سؤالات تعنتی: در برخی از موارد مناسب است به سؤالات تعنتی پاسخ داده شود؛ ولی در غالب موارد اگر پاسخ صحیح نیز داده شود، پرسشگر و شبهه کننده نخواهد پذیرفت و بلافاصله شبهه دیگری را مطرح خواهد کرد؛ از اینرو لازم نیست پاسخ صریحی به او داده شود.

3. راهنمایی پرسشگر و درخواست برای ترک پرسشهای تعنتی: اگر پاسخگو مصلحت را در پاسخ دهی به سؤالات تعنتی دید، باید به او یادآوری کند که از چنین سؤالاتی بپرهیزد؛ چنانکه در روایات فراوانی به این مطلب اشاره شده است؛ از جمله:

امیر مومنان (ع) به ابن الکواء فرمود: «وَيْلَكَ! سَلْ تَفْقَهَا وَ لَا تَسْأَلْ تَعْنَتًا، وَيْلَكَ! سَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ وَ دَعْ مَا لَا يَعْنِيكَ؛ [12] وای بر تو، برای برای فهمیدن مطلب سؤال کن؛ نه برای اذیت کردن، و ای بر تو، از چیزی سؤال کن که تو را راهنمایی کند و آنچه را که رهنمائییت نمی کند رها کن!»

امیر المؤمنین (ع) به کسی که مسئله مشکلی را از آن حضرت پرسیده بود، فرمود: «سَلْ تَفْقَهَا وَ لَا تَسْأَلْ تَعْنَتًا فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ وَ إِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ؛ [13] برای فهمیدن مطلب سؤال کن؛ نه برای [به زحمت انداختن و] آزار دادن. به درستی که جاهلی که دنبال فراگیری است، شبیه عالم است و عالمی که بیراهه می رود شبیه جاهل است.»

آن حضرت در ذم برخی از مردم زمانه اش می فرماید: «سَأَلُوهُمْ مُتَعَنِّتٌ وَ مُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ؛ [14] سؤال کننده آنها آزار و اذیب کننده است و جواب دهنده آنها به سختی می افتد.»

امام صادق (ع) به عنوان بصری فرمود: «أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ وَ إِنِّيَاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْنَتًا؛ [15] اما اموری که در باب علم است: پس آنچه نمی دانی از علما بپرس و بر حذر باش از اینکه برای اذیت و آزار کردنشان سؤال کنی!»

4. توجه دادن افراد به اینکه چنین سؤالاتی تعنتی است و پاسخ ندادن به آن، به همین علت است: در روایتی می خوانیم: حضرت علی (ع) فرمود: قبل از آنکه مرا از دست بدهید، از من (سؤالاتتان را) بپرسید! شخصی برخاست و عرض کرد: روی سر من چند تار مو است؟ امیرمؤمنان فرمود: رسول خدا (ص) از سؤالت به من خبر داده بود ... و اگر اثبات آنچه از آن پرسیدی مشکل نبود، پاسخ را می دادم [16]؛ (هر تعدادی که گفته شود، ممکن است پرسشگر نپذیرد و شمارش موهای سر نیز مشکل است).

6. پرسشهای بیهوده

پرسشهای بیهوده به پرسشهایی گفته می شود که دانستن پاسخ آن هیچ فایده ای ندارد؛ چنانکه دانستن آن نیز هیچ اشکالی ندارد. در روایتی می خوانیم: روزی پیامبر اکرم (ص) وارد مسجد شدند و دیدند مردم اطراف شخصی جمع شده اند. فرمود: این کیست؟ پاسخ دادند: علامه است. فرمود: علامه چیست؟ گفتند: یعنی به نسبهای

اعراب و مطالب جاهلیت و اشعار عربی دانا است. فرمود: این دانشی است که ندانستن آن به کسانی که آن را نمی دانند ضرری نمی رساند، و کسی که می داند نیز برایش فایده ای ندارد. سپس حضرت اصول علوم سودمند را فرمودند که شامل عقاید، اخلاق و احکام است. [17]

هر چند پرسشهای تعنتی و بیهوده در بسیاری از موارد یکسان هستند و بسیاری از پرسشهای تعنتی نیز بیهوده اند؛ ولی نمی توان این دو را یکسان دانست؛ بلکه نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است. در پرسشهای بیهوده، پاسخ دهنده باید به چند نکته توجه کند:

الف. ضمن پاسخ دادن به پرسش، به گونه ای بسیار ظریف یادآوری کند که بهتر است به جای پی گیری اینگونه سؤالات، به دنبال دانسته هایی برود که برایش سودمند است؛ چنانکه در دعاها اشاره شده [18] و گفته شده است: یکی از مواردی که پیامبر از آن به خداوند پناه می برد، دانش غیر سودمند بوده است. [19]

ب. سعی کند از این سؤالات برای ارتباط با پرسشگر استفاده کند.

پ. اگر به پرسشگر یادآوری کرد که بهتر است به سؤالات مهم تر بپردازد، نمونه ای از سؤالات مهم تر و دانستنیهایی را که دانستن آن بسیار سودمند است به او یادآوری کند؛ چنانکه در حدیثی که گذشت، پیامبر اکرم (ص) پس از یادآوری علومی که فایده اش ناچیز است، به علومی که بسیار مهم است اشاره فرمود.

ت. از جمله وظایف روحانیون، معلمان و مربیان، اساتید، مراکز فرهنگی و دینی و همه دست اندرکاران امور فرهنگی جامعه این است که خود نیز از مطرح کردن این گونه سؤالات بپرهیزند و جامعه را به جای آنکه به این گونه امور سوق دهند، به علوم مهم تری رهنمون شوند. یکی از مشکلات جامعه امروز ما که مسئولان امور فرهنگی نیز در آن دخالت دارند، سوق دادن جامعه به سوی سؤالاتی است که به فرموده پیامبر اکرم (ص): «لَا يَصُرُّ مَنْ جَهْلُهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ؛ به کسی که آن را نمی داند ضرر نمی رساند و به کسی که آن را می داند، نفعی نمی رساند.»

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

7. پرسشهای ممنوع

از آنچه گذشت، روشن می شود که پرسیدن، کلید فهم حقایق است و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هر چه را نمی دانند، بپرسند؛ ولی این اصل اساسی تعلیم و تربیت استثنایی دارد و آن اینکه؛ گاهی پنهان بودن پاره ای از مسائل برای حفظ نظام اجتماع و تأمین مصالح افراد بهتر است. در این گونه موارد جستجوها و پرسشهای پی درپی برای پرده برداشتن از روی واقعیت، نه تنها فضیلتی نیست؛ بلکه مذموم و ناپسند می باشد، مثلاً غالب پزشکان صلاح می دانند که بیماریهای سخت و وحشتناک را از شخص بیمار پنهان کنند. گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند. همچنین مردم در همکاریهای خود نیاز به خوش بینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ، صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر باخبر نباشند؛ زیرا هر کس نقطه ضعفی دارد و فاش شدن نقطه های ضعف، همکاریهای افراد را با اشکال مواجه می کند، همچنین ممکن است کسی پشت سر دوست خود حرفی زده باشد، تا زمانی که شخص از آن حرف اطلاعی ندارد، ارتباطش با وی بسیار مناسب و خوب باشد؛ ولی اگر بداند، باعث مشکلات زیادی می شود و ... خلاصه اینکه هر چند

دانستن خوب است؛ ولی در برخی موارد ندانستن باعث می شود که از بسیاری مشکلات جلوگیری شود. از اینرو دین مقدس اسلام نیز در برخی موارد از مردم خواسته است از برخی سؤالات بپرهیزند. خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ...»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را ناراحت می کند!...» [20]

در شأن نزول این آیه می خوانیم: روزی پیامبر (ص) خطبه ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد. شخصی گفت: آیا این دستور برای هر سال است و همه سال باید حج بجا بیاوریم؟ پیامبر (ص) به سؤال او پاسخ نگفت؛ ولی او لجاجت کرد و سؤال خود را تکرار نمود. پیامبر (ص) فرمود: «وای بر تو! چرا این همه اصرار می کنی؟ اگر در جواب تو بگویم: بلی، حج در همه سال بر همه شما واجب می شود و اگر در همه سال واجب باشد، توانایی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید، گناهکار خواهید بود؛ بنابراین، مادام که چیزی به شما نگفته ام، روی آن اصرار نورزید؛ زیرا [یکی از] اموری که باعث هلاکت [بعضی از] اقوام گذشته شد، این بود که لجاجت و پرحرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می نمودند؛ پس هنگامی که به شما دستوری می دهم، به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید. «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ» و هنگامی که شما را از چیزی نهی می کنم، خودداری کنید!» آیات فوق نازل شد و آنها را از این کار بازداشت. [21]

چند مورد دیگر از مواردی که پیامبر (ص) یا امامان از پرسیدن نهی کرده اند، چنین است: الف. مردی از پیامبر خدا (ص) پرسید: ای پیامبر خدا! آیا من بهشتی ام یا جهنمی؟ فرمود: تو در بهشتی. سپس دیگری برخاست و گفت: آیا من بهشتی ام یا جهنمی؟ فرمود: تو در جهنمی. سپس فرمود: در آنچه من ساکت ماندم، شما هم ساکت باشید، و اگر نبود که همدیگر را دفن نمی کردید، جهنمیان شما را معرفی می کردم، تا آنان را هنگام مرگ بشناسید و اگر به این کار فرمان می یافتم، بی گمان انجام می دادم. [22]

با توجه به این روایت و روایات مشابه، روشن می شود که یکی از مواردی که پرسش ممنوع است، پرسیدن از آینده انسانها و گناهانی است که انجام داده اند و ممکن است موجب جهنمی شدن آنان بشود؛ چنانکه از این دسته روایات می توان عدم جواز افشای اسرار و جواز کتمان اینگونه اسرار را استفاده کرد.

ب. امام باقر (ع) در پاسخ به پرسش درباره پنی‌های موجود در بازار مسلمانان و اینکه ممکن است مایه پنی‌ش از میته باشد، فرمود: «اشْتَرِ مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَ لَا تَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ»؛ [23] [پنی‌ر را] از شخص مسلمان بخر و از چیزی مپرس.»

با توجه به این روایت و روایات مشابه که بسیار زیاد هستند، بسیاری از فقها معتقدند در این موارد پرسیدن نه تنها مستحب نیست؛ بلکه می توان قائل به کراهت آن شد؛ چنانکه به عنوان نمونه درباره گوشت‌های موجود در بازار مسلمانان، لازم نیست بپرسید که ذابح مسلمان بوده یا نه، بسم الله گفته یا نه و ... [24]

از آنچه گذشت، سرنوشت دسته دیگری از پرسش‌های ممنوع روشن می شود که عبارتند از: وسواس در حلیت و حرمت، همچنین طهارت و نجاست مواد غذایی موجود در بازار و خانه های مسلمانان.

ج. امیرمؤمنان 7 فرمود: «خَمْسَةُ أَشْيَاءٍ يَجِبُ عَلَى الْقَاضِي الْأَخْذُ فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ الْوَلَايَةِ وَ الْمَنَاقِحِ وَ الْمَوَارِيثِ وَ الذَّبَائِحِ وَ الشَّهَادَاتِ إِذَا كَانَ ظَاهِرُ الشُّهُودِ مَأْمُونًا جَارَتْ شَهَادَتُهُمْ وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِمْ»؛ [25] در 5 مورد بر قاضی لازم است به ظاهر حکم کند: در امر ولایت، ازدواجها، ارثها، ذبایح و شهادت و هرگاه ظاهر گواهان درست و راست باشد، گواهی آنها پذیرفته شود و از باطن کار آنها نباید پرسیده شود.»

در این روایت به روشنی مواردی که پرسیدن جایز نیست، مشخص شده است.

د. کاهلی از مردی روایت می کند که وی از امام صادق (ع) پرسیده بود: من از راهی می گذرم که آب ناودان بر من می ریزد، در هنگامی که می دانم وضو می گیرند. حضرت فرمود: «اشکالی ندارد و از من می پرس.» [26]

از مجموع آنچه گذشت روشن می شود که مهم ترین سؤالاتی که از پرسیدن آن نهی شده ایم، برخی امور غیبی یا قیودی است که شارع مقدس به واسطه مصلحت در آن سکوت کرده است. و حکم را مطلق وضع کرده؛ چنانکه تجسس در امور شخصیه و احوال خصوصی مردم نیز چنین است.

ادامه دارد...

پی نوشت ها :

- [1]. تحف العقول عن آل الرسول 9، ص 292؛ تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص 517.
- [2]. وسائل الشیعه، ج 15، ص 210.
- [3]. شرح الرضی علی کافیة رضی الدین استرآبادی، تحقیق یوسف حسن عمر، نشر مؤسسه الصادق، تهران، ج 2، ص 72، همان، ج 3، ص 439؛ مختصر المعانی، سعد الدین تفتازانی، نشر دارالفکر، اول، قم، 1411 ق، ج 85.
- [4]. بحار الانوار، ج 1، ص 225.
- [5]. ر.ک: مقاله: روش سؤال و جواب در سیره آموزشی معصومان؛ نشریه حوزه و دانشگاه، شماره 28.
- [6]. زندگانی معلم کبیر حضرت امام جعفر صادق (ع) ، عمادزاده، ج 2، ص 99.
- [7]. فجر/6.
- [8]. بلد/8.
- [9]. ضحی/6.
- [10]. فرقان/ 11.
- [11]. ترجمه آیات چنین است: زوال ناپذیر و بزرگ است خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این قرار می دهد. باغهایی که نهرها از زیر درختانشان جاری است. و [اگر بخواهد] برای تو کاخهایی مجلل قرار می دهد. [اینها همه بهانه است]؛ بلکه آنان قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را تکذیب کند، آتشی شعله ور و سوزان فراهم کرده ایم! (فرقان/ 12-13) .
- [12]. الغارات، ابراهیم بن محمد الثقفی، ج 2، ص 737.
- [13]. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 1، ص 222.
- [14]. همان، ج 1، ص 222.
- [15]. همان، ج 2، ص 260.
- [16]. ارشاد، شیخ مفید، ج 1، ص 330؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج 1، ص 389؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، ج 2، ص 105؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 14، ص 313.
- [17]. «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ UOTE الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَّامَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا الْعَلَّامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ. قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ 9: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ 9: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ

- سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (کافی ، شیخ کلینی، ج 1، ص 32؛ امالی، شیخ صدوق، ص 340؛ شرح اصول کافی، ملا محمد صالح مازندرانی، ج 2، ص 21؛ وسائل الشیعه (آل البيت) ، حر عاملی، ج 71، ص 327).
- [18]. بخشی از تعقیب نماز عصر چنین است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ» (بحارالانوار، ج 2، ص 59؛ مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز عصر؛ جامع عباسی، شیخ بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی) ، موسسه انتشارات فراهانی، تهران، ص 66) .
- [19]. مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، ج 5، ص 70؛ سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار الفکر، بیروت، ج 2، ص 1261 که روایت سنن چنین است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ 9 يَقُولُ: أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْارْبَعِ: مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ؛ رسول خدا (ص) می فرمود: [خدایا!] از چهار چیز به تو پناه می برم؛ از علمی که نفعی ندارد و قلبی که خاشع نیست و نفسی که سیر نمی شود و دعایی که شنیده نمی شود.»
- [20]. مائده/101.
- [21]. در شأن نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر اقوال مختلفی دیده می شود؛ ولی آنچه گذشت با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است و از حضرت علی (ع) نقل شده است. (تفسیر نمونه، ج 5، ص 96؛ مجمع البیان، ج 3، ص 386؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص 155) .
- [22]. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نور الدین هیثمی، دار الکتب علمیه، بیروت، 1408 ق، ج 7، ص 188؛ المصنف، ابن ابی شیبہ کوفی، تحقیق سعید محمد اللحام، چاپ اول، دار الفکر، 1409 ق، ج 7، ص 438؛ مسند ابی یعلی موصلی، احمد بن علی بن مثنی تمیمی، تحقیق سلیم اسد، دار المأمون للتراث، ج 1، ص 67.
- [23]. بحار الانوار، ج 62، ص 92.
- [24]. بحار الانوار، همان.
- [25]. خصال، ج 1، ص 311؛ همان، ترجمه کمره ای، ج 1، ص 279.
- [26]. ر.ک: میزان الحکمه، ج 2، ص 1217.